

King Donkey Ears

پادشاه گوشِ الاغی!

Retold by Lesley Sims

بازنویسی: لسلی سیمز
تصویرگر: مایک و کارل گوردون

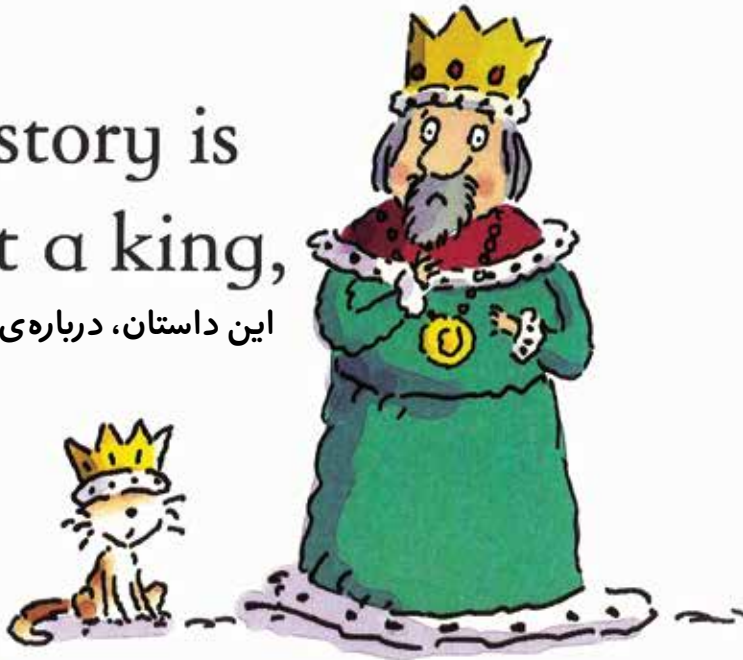


Illustrated by
Mike and Carl Gordon

Reading consultant: Alison Kelly
Roehampton University

This story is
about a king,

این داستان، درباره‌ی یک پادشاه،



Meg,
a servant,

مِگ، یک خدمتکار،

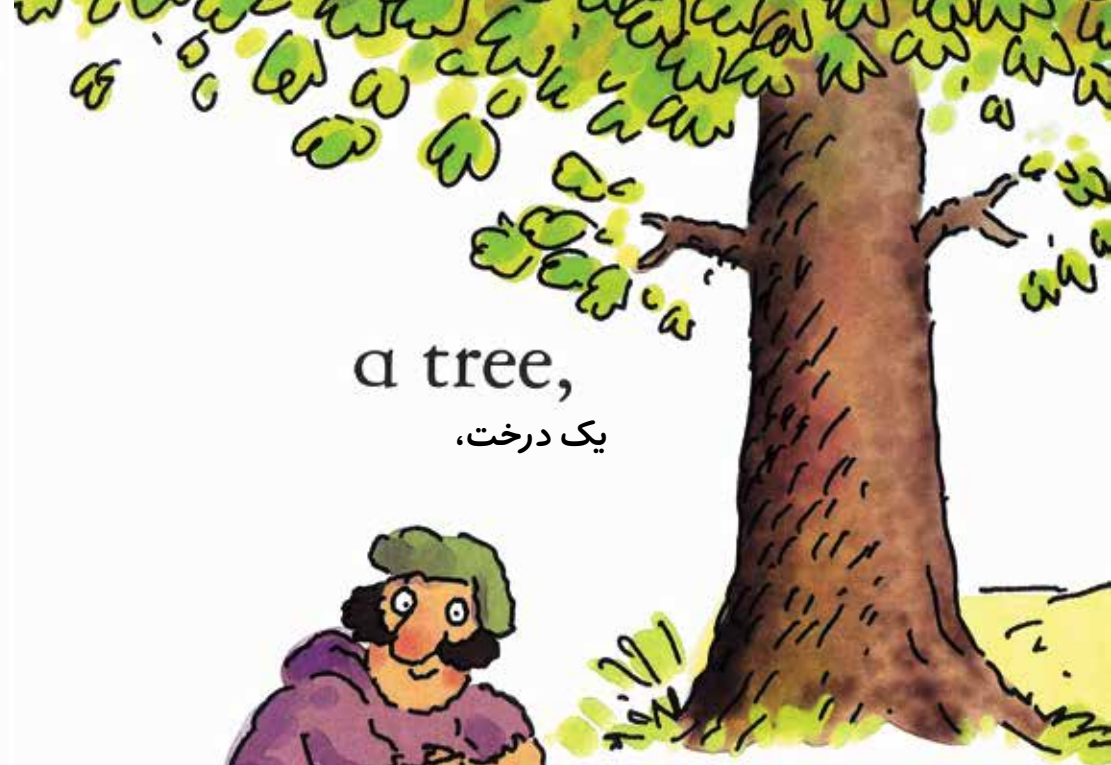
the king's
best friend,

بهترین دوست پادشاه



a tree,

یک درخت،



a woodcutter

یک هیزم شکن



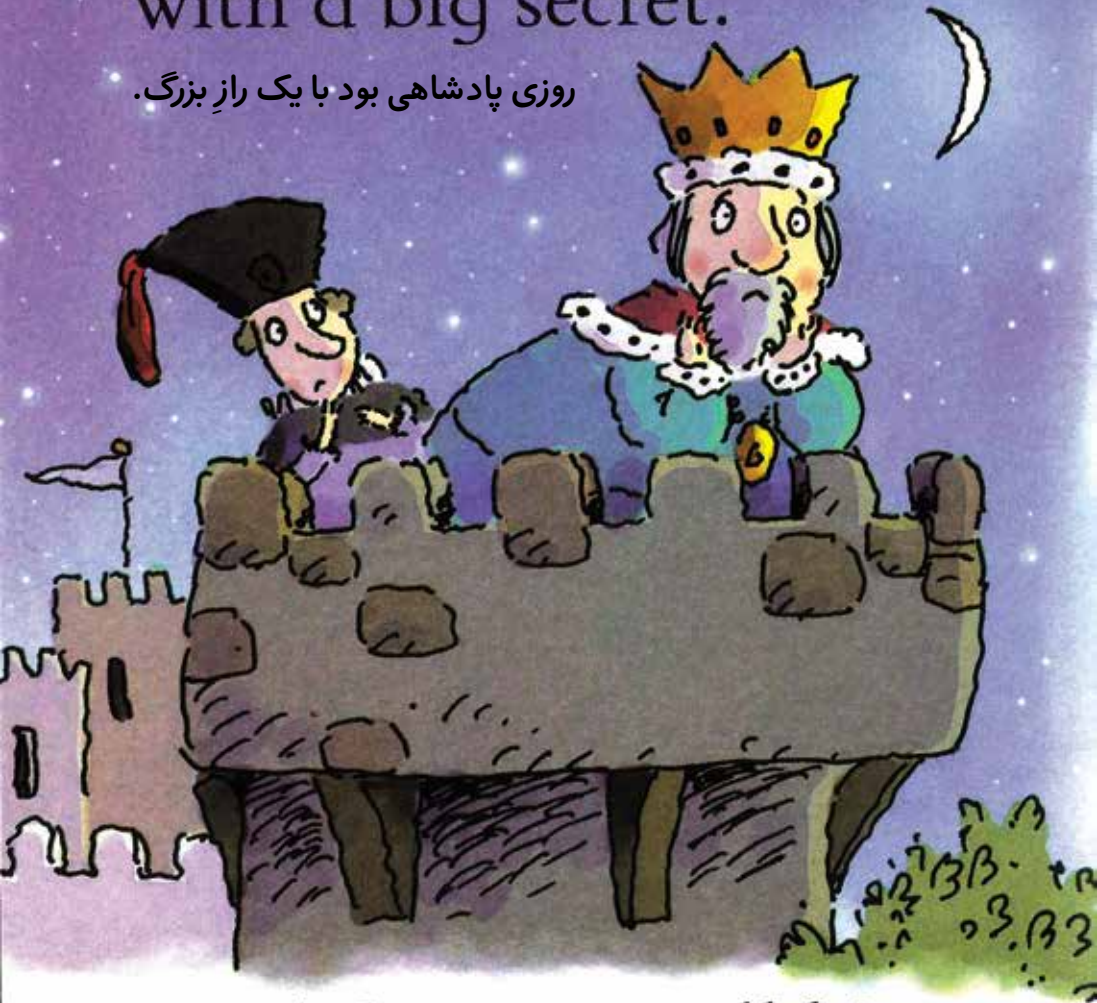
and a harp.

و یک چنگ است.



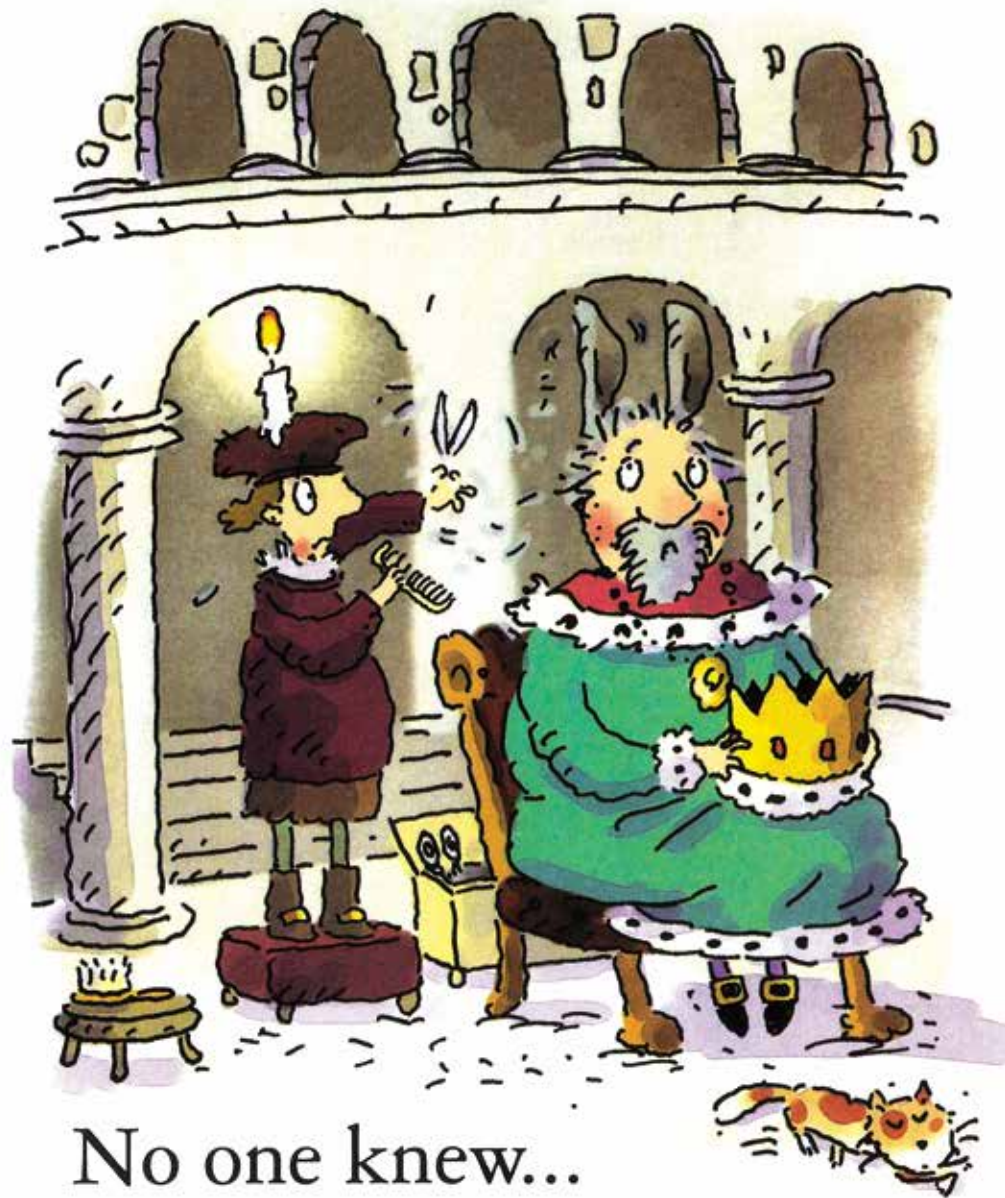
There was once a king
with a big secret.

روزی پادشاهی بود با یک رازِ بزرگ.



He didn't even tell his
best friend.

او حتی (آن را) به بهترین دوستش هم نگفته بود.



No one knew...
except the servant
who cut his hair.

هیچ کس نمی دانست...
به جز خدمتکارش که موهای او را کوتاه می کرد.

Every month, the king
had a hair cut.

هر ماه، پادشاه، موهایش را کوتاه می‌کرد.

Snip!



Then he sent the
servant to prison.

سپس او خدمتکار را به
زندان می‌فرستاد.

Shh!



In July, it was Meg's
turn.

ماه جولای، نوبت مِگ بود.



Meg saw the king's ears.

مِگ، گوش‌های پادشاه را دید.



She was shocked, but
she didn't say.

او شوکه شده بود ولی چیزی نگفت!